

اجتماعی شدن جوانان

و آموزش شهروندی

دموکراتیک

نویسنده: پروفیسور هنک دککر

Henk Dekker

ترجمه: گروه مترجمین «فرهنگ توسعه»

چکیده:

محور مقاله بر این اصل استوار است که آموزش در مدارس (خصوصاً در مقطع تحصیلی متوسطه) نقش به سزایی در سیاسی شدن دانش آموزان دارد. در این راستا نقش آموزگاران و کتب درسی در روند سیاسی شدن جوانان مورد بررسی قرار می‌گیرد. به نظر نویسنده بسیاری از دلایلی که دولتها در سیاسی نکردن آموزش و به تبع آن دانش آموزان، عنوان می‌کنند، غیر منطقی است. در تحلیل این مسئله به تأثیری که سیاسی شدن دانش آموزان بر جامعه و نظام سیاسی می‌گذارد، اشاره می‌شود. در پایان، نویسنده این موضوع اساسی را عنوان می‌کند که لازمه پیدایش شهروندان دموکراتیک آن است که آموزش سیاسی در مدارس وجود داشته باشد و مقدمات آن فراهم آید.

مدرسه می‌تواند به طرق گوناگون در سطح متوسط و سطح خرد بر روی سیاسی کردن دانش آموزان در راستای اجتماعی شدن تأثیر داشته باشد. در سطح متوسط، عناصر سیاسی کردن دانش آموزان در راستای اجتماعی شدن می‌توانند ساختارهای تصمیم‌گیری مدرسه، ترکیب انسانی، جنس و غیره [دانش آموزان و گروه‌بندی آنها] باشند. در سطح خرد هم این عناصر عبارتند از: دروس مورد مطالعه (برنامه)

که کار اجتماعی کردن افراد را به صورت حرفه‌ای انجام می‌دهند. سرانجام، مدرسه می‌تواند در جریان انتخاب دیگر مؤسسات اجتماعی کننده، مثل دانشگاه و محل کار، تأثیر زیادی داشته باشد. مدرسه همچنین مؤسسه‌ای است که در سیاسی کردن افراد و پرورش شهروندان دموکراتیک، تأثیر به سزایی دارد. عواملی که در سطوح فوق ذکر شدند در سطح کلان قرار دارند؛ علاوه بر آنها،

از حیث نظری بنا به مشخصات ذیل، مدرسه مؤسسه‌ای است که در اجتماعی کردن افراد نافذ و مؤثر است. مدرسه یکی از نخستین مؤسسات اجتماعی کننده در زندگی افراد، مخصوصاً در خلال سالهای تکوین بلوغ است. تقریباً همه افراد برای مدتی طولانی (ده سال یا بیشتر) در مدرسه حضور پیدا می‌کنند. مدرسه اغلب نمایانگر نخستین اقتدار خارج از خانواده است. گذشته از این، آموزگاران کسانی هستند

اصولی رسمی، پیامهای کامبیش صریح برگزاران که مستقیماً به دانش آموزان تفاد می یابد، مطالب آموزشی مثلاً کتبهای درسی و مراسم مدرسه، برنامه مصیبتی نهان (روابط ساختها و اقتدار مصیبتگیریهای مربوط به کلاس یا دانش بران) و فعالیتهای فوق برنامه.

تحقیقات گوناگون تأیید کرده اند که سطح آموزش رسمی نقش تعیین کننده ای در سیاسی شدن افراد ایفا می کند؛ البته سیاسی شدنی که در راستای اجتماعی شدن نام می گیرد. هر قدر سطح آموزش بالاتر رود، افراد بیشتری به سیاست علاقمند می شوند، و اجبار به مشارکت در سیاست را بیشتر احساس می کنند و تعداد بیشتری از آنها عملاً در فعالیتهای سیاسی مثلاً فعالیت در مبارزات انتخاباتی شرکت می کنند. سایرین سطح آموزش، فی نفسه نفوذ و تأثیر به سزایی بر دخالت در سیاست دارد. اینجا مسئله آن است که از میان عناصر متفاوت مدرسه نظیر جو یادگیری، برنامه تحصیلی رسمی، برنامه تحصیلی نهان، فعالیتهای فوق برنامه و خصوصاً دروس آموزش سیاسی، کدامیک سهم بالنسبه بیشتری در سیاسی کردن دانش آموزان ایفا می کند؟

«فرهنگهای یادگیری» در کل مدرسه و در هر کلاسی حاوی تعداد زیادی از ارزشهای سیاسی یا ارزشهای مرتبط با سیاست اند. تعداد اندکی از آنها عبارتند از رفتار منفعل، هم رنگی با جماعت، حترام گذاشتن به اقتدار، پیدا کردن بخشی که سؤال کننده به احتمال زیاد آن را تصدیق خواهد کرد، و انمود کردن به داشتن احساس مناسب و پذیرش توزیع نامناب قدرت. این فرضیه مطرح شده است که شهروندی دموکراتیک تنها می تواند در مدارس و کلاسهایی که به جوی دموکراتیک سازماندهی شده اند، نوسه پیدا کرده و تقویت شود. البته تحقیقات در این زمینه، نادر و کمیاب اند. لوند و وربا در تحقیقاتشان دریافته اند که برنامه پنج کشور مورد پژوهش (بریتانیا، جمهوری فدرال آلمان، ایتالیا، یونان، و ایالات متحده) رابطه مثبتی میان مکانات مشارکت در امور و درجه بالای تأثیر گذاری و کارآمدی سیاسی وجود دارد. اما محققین دیگری تأثیرات

عملکردهای دموکراتیک سر کلاس را گنگ و مبهم دانسته اند.

همچنین این فرضیه مطرح شده است که فرهنگهای سیاسی مدارس بر فرهنگ سیاسی دانش آموزان تأثیر می گذارند. در ایالات متحده، جانسون دریافته که جهت گیری سیاسی دانش آموزان بستگی به این دارد که دانش آموزان طرفدار حزب دموکرات در مدرسه تسلط داشته باشند یا دانش آموزان طرفدار حزب جمهوریخواه. وی بدین ترتیب، فرضیه فوق را تأیید کرد. برخی از محققین دریافته اند که دانش آموزان، بسیاری از گرایشات ذهنی خود را با ارزشهای اکثریت همجهت و همسو می کنند. مشاهده شد که رفاقتها و دوستیهایی که در داخل هر کلاس شکل می گیرند، فرایند مشخصی را طی می کنند. بدین ترتیب فرضیه فوق، به زعم برخی، «الگوی کلی» قلمداد شد که بر سر آن «اجماع» حاصل شده است. البته یافته های چند محقق دیگر، این فرضیه را تأیید نکردند.

برنامه تحصیلی پنهان، مرکب از تمامی پیامهایی است که دانش آموزان آنها را خارج از برنامه تحصیلی رسمی، مثلاً از طریق «فرهنگ» یادگیری کل مدرسه و هر کلاس، دریافته می کنند. نکته اساسی در اینجا، آن است که گرایشات ذهنی به سمت موفقیت، تحول، بازیهای منصفانه، تسلط بر محیط، همکاری و نیز به سمت اطاعت و رقابت، می توانند به وسیله فرهنگهای هر کلاس شکل بگیرند. این گونه اجزاء زندگی یک فرد، اثرات واجد اهمیتی دارند و موجب شکل گیری گرایشات ذهنی سیاسی می شوند. در آثار مربوط به سیاسی شدن دانش آموزان، فرض بر آن است که یکی از آثار مدرسه تحکیم و تقویت وفاداری ملی است.

در گزارشی پیرامون وضعیت ایالات متحده عنوان شده که تا کلاس ششم، دانش آموزان احتمالاً بطور جدی سوگند خورده اند که تا آخر عمر به پرچم کشور وفادار باشند، منظمأ سالروز تولد قهرمانان ملی و حماسه های ملی را جشن بگیرند و آموخته اند که مانند پرچم به این نمادها احترام بگذارند. فرض دیگر آن است که مدرسه مانند خانواده موجب حرمت بیشتر اقتدار قانونی می شود، امری که بر پذیرش

عمومیتر اقتدارها از سوی افراد تأثیر دارد. همچنین، احترام قائل شدن برای اقتدار، جزئی از اجتماعی شدن شهروندی است؛ نشانه چیزی است که از یک شهروند خوب انتظار می رود آن را داشته باشد.

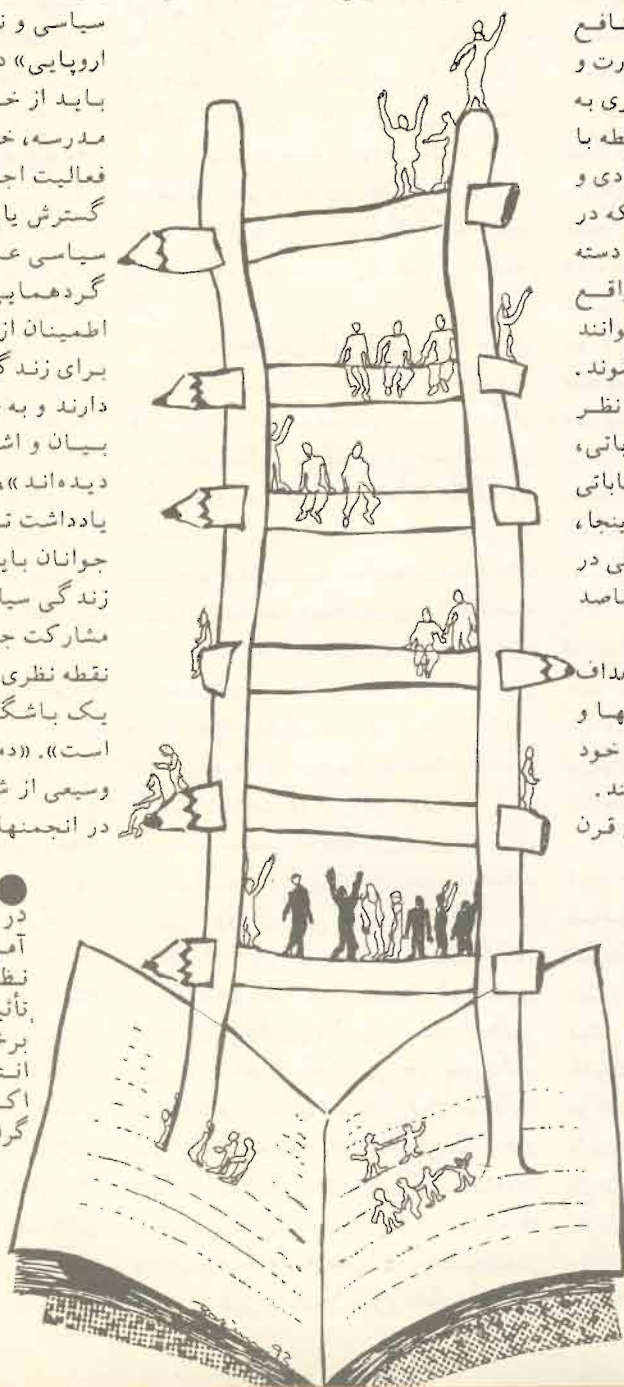
مادام که فعالیتها فوق برنامه به وسیله گروههای دموکراتیک دانش آموزی برنامه ریزی و سازماندهی می شود، انجمنها یا گروههای ورزشی می توانند حوزه ای را برای ایفای نقشهای دموکراتیک ایجاد کنند. برخی از محققین دریافته اند که بین مشارکت در فعالیتهای فوق برنامه و گرایشات ذهنی، نظیر گرایش به تأثیر گذاری سیاسی، رابطه مثبتی وجود دارد. محققین دیگری، دریافته اند که چنین رابطه ای وجود ندارد.

چنین در نظر گرفته شده که سیاسی شدن مستقیم مورد نظر از طریق دروس تاریخ، اقتصاد، جغرافی و خصوصاً آموزش سیاسی (که در کشورهای انگلیسی زبان «مطالعات اجتماعی یا سیاست یا آموزش مدنی، در آلمان «تعلیمات اجتماعی»، و در کشورهای فرانسوی زبان «تعلیمات مدنی» خوانده می شود) به وقوع می پیوندد. آموزش سیاسی، اگر در بسیاری از کشورها بکلی وجود نداشته باشد، حداقل بخشی از برنامه تحصیلی مدرسه است که البته اهمیت و اعتبار چندانی ندارد. استدلالهایی که برای توجیه فقدان آموزش سیاسی یا کمی اهمیت و اعتبار آن اقامه می شود (استدلالهایی که البته نادرستی آنها از لحاظ تجربی اثبات شده) عبارتند از: فهم سیاست برای نوجوانان و کودکان پیچیده و دشوار است؛ شناختی حقیقی از سیاست که بتوان آن را به دانش آموزان ارائه کرد، وجود ندارد؛ این خطر بزرگ وجود دارد که مکتب سیاسی خاصی به دانش آموزان القا شود. استدلال دیگر آن است که سیاست باید از سوی والدین به فرزندانشان آموزش داده شود. (برهانی که خود به خود دشوار بودن آموزش سیاسی را که قبلاً مطرح شد نفی می کند). همچنین، شاید مسئولان مدارس و سیاستمداران از این بیم داشته باشند که در صورت آگاه شدن دانش آموزان از سیاست، نا آرامی و اغتشاش حادث شود. اختلافات میان نظریه های «دموکراسی مشارکتی» و «دموکراسی نمایندگی»* و

نسخه های شهروندی مربوط به هر یک از آنها در الگوهای مختلف [تعلیمات سیاسی] بازتاب می یابند: «آموزش سیاسی» و «آموزش درباره سیاست» در یکسو و «حکومت» و «قانون اساسی» در سوی دیگر. در نخستین دسته از الگوها، سیاست نه تنها شامل اقتدارهای سیاسی، حکومت و نظایر اینها (همانند الگوهای دسته دوم) است، بلکه شامل آمادگی داشتن در قبال سیاستهای حکومتی، محتوا، تحقق، اجرا و ارزیابی آنها نیز شده و همچنین دیگر سازمانها را در بر می گیرد. در برخی الگوهای دسته نخست «سیاست» حتی شامل تمامی وضعیتهایی می شود که در آنها اقدام کنندگان واجد منافع متعارض سعی می کنند با کسب قدرت و نفوذ در چارچوب نظام تصمیم گیری به منافع خود دست یابند (البته در رابطه با حکومت، مدارس، واحدهای اقتصادی و غیره). در اینجا نه تنها چیزهایی که در قانون وجود دارند (همانند الگوهای دسته دوم) حتی اینکه سیاستها در عالم واقع چگونه عملی می شوند و چگونه می توانند تحت تأثیر قرار گیرند، توصیف می شوند. نقش سیاسی ای که برای شهروندان در نظر گرفته شده نه تنها شامل رفتار انتخاباتی، بلکه همچنین شامل فعالیتهای غیر انتخاباتی متعارف و نامتعارف نیز می شود. در اینجا، نه فقط اهداف معرفتی، بلکه اهدافی در قلمرو گرایشات ذهنی، ارزشها، و مقاصد رفتاری نیز باید تحقق یابند.

به اعتقاد برخی محققین یکی از اهداف آموزش شهروندی، اشاعه ارزشها و گرایشات ذهنی معینی است که با خود مفهوم همگرایی شهروندی را داشته باشند. الگوی آموزش مدنی ای که طی قرن

اخیر در کشورهای اروپای غربی مهیا شده، احتمالاً از نوع الگوهای وابسته به «دموکراسی نمایندگی» بوده است. به گفته برخی محققین، واحدهای درسی کشور انگلستان در مورد درس «آموزش مدنی» یا «قانون اساسی بریتانیا»، نمونه بارز این الگو بوده اند. این واحدها که تا حدود وسیعی مرکب از یک رشته دروس در مورد مایشین حکومت بریتانیا بودند، در بهترین حالت با دیدارهای مطالعاتی دانش آموزان از نهادهای سیاسی به صورت ملموس و زنده در می آمدند. در مجارستان امروز، هدف آموزش سیاسی، عالمانه و عامدانه، با گسترش استقلال اجتماعی -



نمی توان از روی حل و فصل مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، درباره موفقیت یا عدم موفقیت آموزش شهروندی قضاوت کرد.

سیاسی فرد، و تشویق گرایش انتقادی نسبت به نهادهای موجود، مرتبط می شود. آموزش سیاسی باید در رشد «شخصیت مشارکت کنندگان در سیاست» دیدگاهی انتقادی دارند، مثلاً در شکرگیری «شخصیت دموکراتیکی واحد توانایی انتقاد، مباحثه و مشارکت» مهیا باشد. «شورای اروپا» به وضوح خواستار آموزش شهروندی ای شده است که مبتنی بر «دموکراسی مشارکتی» باشد. در توصیف شماره ۱۰۱۹ «گروههایی بین المجالس شورای اروپا» گفته می شود که «آگاهی، فهم و مشارکت فعال و مؤثر و پایبندی جوانان به شرکت در زندگی سیاسی و نهادی دسطوح محلی، ملی و اروپایی» درخواست می گردد. مشارکت باید از خانه آغاز شده و به حوزه های مدرسه، خارج از آموزش مدرسه، کار، فعالیت اجتماعی و فعالیت حین فراغت، گسترش یابد؛ تا مسائل اجتماعی و معالجات سیاسی عمومیت پیدا کند. قطعنامه گروههایی مذکور بر «اهمیت حصول اطمینان از اینکه جوانان به نحو مناسبی برای زندگی سیاسی و نهادی آمادگی دارند و به طور مناسبی مطلعند و وسائل بیان و اشاعه نظرانشان را تدارک دیده اند»، اصرار و تأکید می ورزد. یادداشت توضیحی آن گفته می شود که جوانان باید تشویق شوند تا «کاملاً در زندگی سیاسی و نهادی مشارکت کنند». مشارکت جوانان در زندگی دموکراتیک از نقطه نظری به معنای «آمادگی فعالیت در یک باشگاه، انجمن، اتحادیه و حزب است». «دموکراسی، وابسته به طیف وسیعی از شهروندان سازمان یافته است که در انجمنهای کثیری به فعالیت بپردازند.

در لهستان، طی دهه ۱۹۸۰، آموزش سیاسی ای که به وسیله نظام سیاسی هدایت شده بود، تأثیر اندکی بر جای گذاشت. تنها برخی از هنجارهای بسیار خام و انتزاعی رژیم، مورد پذیرش اکثریت دانش آموزان قرار گرفتند.

در موضوع خصوصاً در مورد شهروندان جوانان باید «طرز کار دموکراسی و نهادهای دموکراتیک» را فراگیرند. آنها باید «آماده باشند تا انتقاداتشان را در یک اجتماع ... در مازان جوانان یا در حزب مطرح کنند». ما باید سیاست مشارکت جوانان را در تمام سطوح زندگی سیاسی و نهادی تشویق کنیم. توصیه‌های «شورای اروپا» بر همین تجربه مشارکت تأکید می‌ورزند. برای جوانان، مشارکت طریقه‌ای است که بدان وسیله می‌توانند مسئولیت‌های خود را افزایش داده و طرز کار دموکراسی را بیاموزند.

در مورد این نکات که اهداف مطلوب آموزش سیاسی [چه اهدافی بوده‌اند و غیراً] آموزگاران فی الواقع در جهت نیل به چه اهدافی تلاش کرده‌اند، تحقیقاتی که صورت گرفته است.

راقم این سطور در خلال یک مطالعه تجربی (مصاحبه) دریافت که فقط نیمی از آموزگاران هلندی که دوره «آموزش جناسی و سیاسی» را طی کرده بودند، می‌خواستند دانش آموزانشان در سرکلاسها مطالبی را درباره سیاست فراگیرند. با این وجود حتی نزد این دسته از آموزگاران، تعداد زیادی از مطالب اضافی غیر سیاسی، مطالب سیاسی قلمداد شده، و برای آموزش به دانش آموزان واجد اهمیت شناخته می‌شدند. نیمی دیگر از آموزگاران که با آنها مصاحبه به عمل آمد، هیچ تمایلی نداشتند که بخشی از وقت کلاس به تدریس مطالب سیاسی اختصاص پیدا کند. دلایل این تمایل محدود به آموزش مطالب سیاسی، منجمله مطالب مربوط به شهروندی، از نظر آموزگاران مذکور عبارت بودند از: فقدان خصیلات دانشگامی رضایتبخش آموزگاران، به طور عام و فقدان صلاحیت آنها در علم سیاست، به طور خاص، عدم علاقه دانش آموزان به مطالب سیاسی، عدم مبادت مسئولان مدارس و والدین و هراس از اتهام القاء مکتب سیاسی خاصی به دانش آموزان. در لهستان، آموزگاران نسبت به تئیه افراد جامعه، به نظام سیاسی تا حدودی حساسیت بیشتری داشتند. تقریباً تمامی آنها (در بررسی‌ای راجع به نظرات ۲۵۰۰ آموزگار در سال ۱۹۸۶) اعلام کردند که

معلمان نباید سعی کنند تا بر نظرات سیاسی دانش آموزان تأثیر بگذارند.

در مورد تحلیل محتوای کتب درسی تحقیقات بسیار اندکی صورت گرفته است. نتایج حاصله، اکثراً انتقاد آمیز و منفی بوده‌اند. مثلاً برخی محققین در مورد کتب درسی موسوم به «مطالعات اجتماعی» در ایالات متحده می‌گویند: این کتب درسی با نادیده گرفتن منازعه اجتماعی، معرفی نادرست واقعیات مشارکت اجتماعی، مسخ و عقلانی جلوه دادن قدرت و امتیازات اقتصادی و سیاسی، نامشروع جلوه دادن بدیل‌های سیاسی و اقتصادی دیگر و محدود کردن روشهای تحول اجتماعی و اختلافات عقیدتی، برای نظام اجتماعی ایالات متحده مشروعیت فراهم می‌کنند.

در لهستان، هدف کتب درسی ایجاد نگرشهای مثبت نسبت به اقتدار سیاسی نیست؛ بلکه در عوض تقویت جامعه‌ای که هماهنگ و مبتنی بر اجماع و در عین حال ذره ذره شده است (اتمیزه) [یا متشکل از افراد مستقل].

در گذشته انتظار می‌رفت که واحدهای آموزش سیاسی تأثیر زیادی داشته باشند، در حالی که امروزه انتقادات کم‌رنگی نسبت به خصلت محافظه کارانه این تأثیرات وجود دارد. برای مثال، شماری از محققین، اظهار داشته‌اند که اعتماد و اطمینان به تجربه مدارس بدون شک در گرو افزایش اعتماد به کل نظام سیاسی است. آموزش مدنی‌ای که در مدارس ارائه می‌شود، در مراسم حمایت از نظام و در بحثهایی از برنامه تحصیلی که از نظام تجلیل می‌کند، به وفور یافت می‌شوند. این مراسم و برنامه‌ها با بررسی انتقادی نقایص کشور یا فضایل محتمل نظامهای سیاسی دیگر سازگار نیستند. مطالعه حکومت [در مدارس] که با جهت‌گیریهای اخلاقی و قانونی ممزوج و آمیخته شده، نشانگر اجتناب از ابعاد منازعه برانگیز آن و مسائل مباحثه برانگیز می‌باشد. بدین ترتیب، پیکار مستقیم با واقعیات زندگی سیاسی، منع یا حداقل به تعویق انداخته می‌شود. مطلب را می‌توان بدین قرار تلخیص کرد: آموزش به طور عام، و آموزش سیاسی به طور خاص، در بقا و ثبات نظام سیاسی سهیمند. در مجارستان، نقش مدرسه در سیاسی کردن دانش آموزان

در راستای اجتماعی شدن عمدتاً یک نقش غیر مستقیم بوده و نگرشهای اقتدار گرایانه ضد سیاسی و هم‌رنگی با جماعت را به آنها منتقل می‌کند. تعلیمات سیاسی مستقیم در راستای اجتماعی شدن «آموزش سیاسی» از طرف مدارس به سازمانهای جوانان محول گشته است. سیاستمداران تمایل دارند که به هنگام بروز مشکلات جدی اجتماعی و سیاسی مردم را به رعایت بیشتر اصول شهروندی فرا خوانند، و این کار را در حکم داری سحرآمیزی که امراض اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی جامعه رو به زوال را مداوا خواهد کرد، تلقی می‌کنند. آنها به هنگام معرفی برنامه‌های اقتصادی و ساختی خود که اهدافشان مثلاً مبارزه با افزایش خصومت، منازعه، جنجال و جنایت است، از مردم دعوت می‌کنند که شهروندان «خوبی» باشند و درخواست می‌نمایند که آموزش اصول شهروندی تحقق پذیرد. در صورتی که نمی‌توان از روی حل و فصل مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، درباره موفقیت یا عدم موفقیت آموزش شهروندی قضاوت کرد.

سیاستمداران را نمی‌توان جایگزین آموزگاران کرد. آموزگاران خود را برای آن انتخاب نکرده‌اند که پلیس جامعه باشند یا آنکه بار مسئولیتی را که برخی از والدین آنرا نادیده می‌گیرند، بر دوش کشند.

توقعات بالا در این زمینه که واحد آموزش سیاسی دانش آموزان را از لحاظ سیاسی واجد شناخت بالاتر کرده و نسبت به سیاست علاقمندتر سازد، اکثراً در مطالعات تجربی توقعاتی بی‌جا قلمداد شده‌اند. برای مثال پاره‌ای از محققین چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند: شواهدی در دست نیست که برنامه آموزش مدنی، تأثیر چشمگیری به روی جهت‌گیری سیاسی اکثریت بزرگی از دانش آموزان دبیرستانهای آمریکا داشته است. در برخی موارد، دانش آموزان محروم (سیاه پوست) پیشرفت اندکی را در امتحانات مربوطه از خود نشان دادند. یکی از توضیحات این مسئله آن است که اطلاعات [سیاسی] آنها کمتر از اطلاعات سیاسی دانش آموزانی است که امتیازات بیشتری دارند (دانش آموزان سفید پوست). پس از جمع‌بندی

نتایج شماری از مطالعات تجربی که در آمریکا انجام شده می‌توان اظهار داشت که تعلیمات مدنی منظم در دوره متوسطه و برنامه تحصیلی رسمی هیچ تأثیر قابل توجهی بر گرایش‌های سیاسی و جهت‌گیریهای مشارکتی دانش‌آموزان نداشته‌اند؛ مگر در مورد دانش‌آموزانی که جزء اقلیتهای قومی بوده‌اند. اما، یک رابطه مثبت میان گرایش‌های سیاسی و فضای باز مدرسه، کلاس و مشارکت در اداره مدرسه، پیدا شده است. در جمهوری فدرال آلمان، مطالعات تحقیقی حاکی از آنند که آموزش سیاسی در زمینه تغییر گرایش‌های سیاسی یا کسب مهارتهای مشارکت سیاسی، موفق‌تر است. تحقیقات نشان داده‌اند که یک جو سیاسی باز در مدارس، بر علاقه دانش‌آموزان نسبت به سیاست تأثیر مثبتی دارد. در لهستان، طی دهه ۱۹۸۰، آموزش سیاسی‌ای که به وسیله نظام سیاسی هدایت شده بود، تأثیر اندکی بر جای گذاشت. تنها برخی از هنجارهای بسیار عام و انتزاعی رژیم، مورد پذیرش اکثریت دانش‌آموزان قرار گرفتند. اکثر دانش‌آموزان از اینکه هنجارهای رژیم را در عمل بیان و تبلیغ کنند، به وضوح سر باز می‌زدند. دانش‌آموزان به حکومت اعتماد ندارند و شکاکیت شایعی نسبت به فعالیتهای رژیم وجود دارد. بر طبق نظر برخی محققین، این سطح پائین تأثیر آموزش سیاسی را می‌توان به سه عامل عمده ذیل نسبت داد: خود آموزش سیاسی و کیفیت آن، وجود مؤسسات متفاوت و اغلب متضاد، و وضعیت عینی اقتصادی. به همین ترتیب، در یوگسلاوی، آموزش سیاسی مدرسه («اصول مارکسیسم») چندان مؤثر نبود. می‌توان چنین اظهار نظر کرد که تأثیر آن به اندازه تأثیر و نفوذ خود مارکسیسم [در یوگسلاوی] بود. این امر تبلور مقاومت در برابر محتوای تعلیمات سیاسی است، تعلیماتی که خصلتی آموزشی، وابسته به مرام و مکتب خاصی بودند.

به خاطر وجود یافته‌های مایوس‌کننده تحقیقات، مباحثه‌ای در بسیاری از کشورها آغاز شد (گرچه توانایی روش شناختی برخی از این تحقیقات که «قدیمی‌تر» بودند، جداً مورد چون و چرا قرار گرفت). توضیحی که در اکثر اوقات برای عدم

تأثیر آموزش سیاسی یا ماهیت محدود این تأثیر ذکر می‌شد، فرضیه‌ای نادرست بود. راقم این سطور مایل است دو فرضیه دیگر را پیشنهاد کند. نخست، فرضیه‌ای که به کمبودها و نقایص مربوط می‌شود. عدم تأثیر آموزش سیاسی یا ماهیت محدود این تأثیر، به علت کیفیت پایین یا عدم وجود آموزش علم سیاست به آموزگاران و کمیت و کیفیت اطلاعاتی است که در کتب درسی ارائه شده‌اند، می‌باشد. دومین فرضیه به اجتماعی شدن مربوط می‌گردد. این فرضیه عدم تأثیر آموزش سیاسی یا ماهیت محدود آن تأثیر را به این واقعیت نسبت می‌دهد که نقطه شروع آموزش سیاسی معمولاً به خاطر پیامدهای سیاسی شدن و اجتماعی شدن قبل از آن، یک نقطه شروع منفی است. بعلاوه، اکثر آموزگاران از این مطلب آگاهی ندارند و نمی‌توانند این سیاسی شدن و اجتماعی شدن قبلی و متقدم را در کلاس‌های آموزش سیاسی خود به حساب آورند. نتایج تحقیقات مربوط به سیاسی شدن در راستای اجتماعی شدن می‌تواند اهمیتی حیاتی در افزایش تأثیر آموزش سیاسی به طور عام و آموزش شهروندی دموکراتیک به طور خاص، داشته باشند. برای مثال، در چندین مطالعه، بین عدم امکان رأی دادن و عدم پیوستن به یک حزب یا گروه سیاسی خاص، همبستگی قوی‌ای یافت شده است. آموزش سیاسی‌ای که هدفش مشارکت در انتخابات است، باید سعی کند تا پیوستن به یک گروه یا حزب را افزایش (البته، بنا به انتخاب خود دانش‌آموزان) و ترغیب کند. در نتیجه مباحثه مذکور، ابداعاتی در برنامه تحصیلی بسیاری از کشورها، منجمله تغییراتی در اهداف، محتوا، راهبردها (استراتژیها) و روشهای آموزش، کتب درسی، خصوصیات محیط مدارس، اهمیت و جایگاه امتحانات فصلی (به عنوان بخشی از امتحان نهائی) و آموزش آموزگاران صورت گرفته.

اخیراً، برخی از محققین اطلاعاتی را یافته‌اند که تأثیر واحد آموزش سیاسی را تأیید می‌کند. مثلاً در مورد دانش‌آموزان ۱۶ تا ۱۸ ساله، در ۱۵۴ مدرسه و کالج انگلستان و ولز که واحد «سیاست» را به مدت دو سال گذرانده یا نگذرانده بودند، مطالعه‌ای انجام شد. در این مطالعه، میزان شناخت سیاسی از طریق طرح پرسشهایی

درباره شناخت سیاسی و آگاهی از مسائل آنان و آگاهی ایدئولوژیک اندازه‌گیری شد. دانش‌آموزانی که واحد «سیاست» گذرانده بودند، به طور متوسط به پرسش از ۳۱ پرسش شناخت سیاسی پاسخ صحیح دادند. حال آنکه این رقم برای آنهایی که واحد مذکور را نگذرانده بودند، ۱۷/۸ بود. ۱۳۵ تن از دانش‌آموزان دسته اول به هر ۳۱ پرسش پاسخ صحیح داده بودند، در صورتی که تنها نفر از دانش‌آموزان دسته دوم موفق به انجام این کار شدند. میزان آگاهی به مسائل سیاسی از طریق پرسیدن نظر دانش‌آموزان در مورد مسائل مربوط به احزاب سیاسی و اولویت سیاست‌گذاری آنها و آگاهی ایدئولوژیک از طریق طرح پرسش‌هایی درباره موقعیت صحیح هر یک از احزاب سیاسی، بر طبق مقیاس چهارگانه «راست» و تعیین اینکه معنای «چپ» «راست» چیست، اندازه‌گیری شد. اختلافات بسیار واضح بودند. شک چندانی وجود ندارد که شناخت سیاسی و آگاهی به مسائل سیاسی و ایدئولوژیک در میان دانش‌آموزانی که واحد آموزش سیاسی را در مدارس گذرانده‌اند، مشخصاً بیشتر است.

همچنین، بین مطالعه سیاست در مدرسه از یکسو و خواندن روزنامه، تماشای اخبار و سایر برنامه‌های سیاسی تلویزیون، بحث سیاسی با دوستان و قصد رأی دادن در یک انتخابات عمومی از سوی دیگر، همبستگی قوی‌ای پیدا شد.

تحلیل چند متغیره (رگرسیون) با نوبت منحنی آماری چند گانه)، شامل متغیرهایی نظیر سن، جنسیت، توانایی مشارکت، طبقه اجتماعی پدر [دانش‌آموز]، علاقه به سیاست نزد والدین و نوع مدرسه، نشان دادند که در تمامی موارد، سواى قصد رأی دادن، مهمترین متغیر گذرانیدن یا نگذرانیدن آموزش سیاسی مهمترین متغیر است. قصد مشارکت در سیاست به بهترین وجه از روی میزان پیشگامی [در امور سیاسی] پیش‌بینی می‌شد. این واقعیت که داشتن مطالعه سیاسی به روی متغیرهای وابسته به دانش‌آموزان سال دوم بیش از متغیرهای وابسته به دانش‌آموزان سال اول تأثیر می‌گذارد، تا حدودی به محققین اطمینان داد که اطلاعات، نشانگر تأثیر

و این برنامه آموزش سیاسی هستند.

نتیجه گیری: از حیث نظری، مدرسه یک مؤسسه اجتماعی کردن و سیاسی کردن نافذ و مؤثر است. تنها مدرسه بوفیت آن را دارد که به ما اطمینان دهد بر کسی حداقل شناخت را درباره سیاست، دموکراسی و شهروندی کسب می کند. یک مدرسه واقعاً در ایجاد صلاحیت سیاسی، منجمله صلاحیت شهروندی دموکراتیک ذی سهم است یا خیر، از قرار معلوم بستگی به عوامل بسیاری دارد. آموزش مؤثر شهروندی دموکراتیک در مدارس مستلزم آن است که در مدرسه دموکراسی برقرار باشد و آموزش جداگانه ای («آموزش شهروندی» یا «آموزش سیاسی») در آن به مرحله اجرا آید. برنامه تحصیلی باید در راستای تکمیل، و در صورت لزوم، تصحیح کنشهای خود باشد. آموزگاران باید خود

مقدمتاً در زمینه علوم سیاسی منجمله روانشناسی سیاسی و اجتماعی شدن سیاسی، آموزش ببینند. به علاوه آموزش در زمینه علوم پرورشی و تعلیم و تربیت مورد نیاز است. آموزگاران باید درک کنند که آموزش ببینندگان هر قدر هم که جوان باشند، مرکب از افرادی هستند که در اصطلاح سیاسی، «خاک بکر» نامیده می شوند. لازم است که اهداف آموزشی و روشهای نیل به آنها واضح و روشن و کارآمد باشد. ما برای برخورد با دانش آموزان به راهبردها و روشهای آموزشی ماهرانه ای نیاز داریم.

الگوها و نظریه های آموزش شهروندی دموکراتیک پاسخ تمامی مسائل اساسی و عملی را فراهم نمی آورند. برعکس، اکثر مسائل «قدیمی» هنوز باید به طریقی تجربی مورد بحث و مطالعه قرار گیرند. تحولات اخیر اروپا یعنی گذار از دیکتاتوری به دموکراسی در برخی از ملت - دولتها، رشد جدایی طلبی در یکسوی اروپا و افزایش تعاون و همگرایی در سوی دیگر آن، مسائل جدیدی را بوجود آورده اند.

تحقیقات آینده

نیاز شدیدی وجود دارد که تحقیقاتی در رابطه با اجتماعی کردن و آموزش شهروندی دموکراتیک انجام گیرد. در شرایط کنونی، مهمترین مسائل تحقیقی می توانند بدین قرار باشند: صلاحیت جوانان اروپای شرقی، مرکزی و غربی در زمینه شهروندی دموکراتیک، در چه سطحی قرار دارد؟ اهداف، محتوا، راهبردها و روشهای آموزش و آثار آموزش شهروندی دموکراتیک در مدارس اروپای شرقی، مرکزی و غربی کدامند؟ چه عواملی آموزش شهروندی دموکراتیک در مدارس را کار ساز و مؤثر می سازند؟

به دو مسئله نخست می توان از طریق تحقیق پیرامون صلاحیت و اجتماعی شدن شهروندی دموکراتیک در اروپا پاسخ گفت. هدف این تحقیق باید فهم صلاحیت جوانان اروپایی در زمینه شهروندی دموکراتیک بالفعل و فهم متغیرهای توضیح دهنده آن باشد. متغیرهای عمده می توانند شناخت، نگرشها، نظرات، گرایشات ذهنی، ارزشها و مقاصد رفتاری مختص به

شهروندی دموکراتیک باشند. متغیرهای توضیح دهنده عمده باید متغیرهای شخصی نظیر ملیت، سن، جنسیت، سطح آموزش؛ متغیرهای اجتماعی نظیر موقعیت اجتماعی - اقتصادی والدین؛ متغیرهای اجتماعی شدن نظیر کلاس آموزش شهروندی دموکراتیک و متغیرهای سیستمی نظیر سطح دموکراسی، نظام سیاسی و وضعیت اقتصادی، باشند. مطالعه باید وضعیت چند کشور را با هم مقایسه کند و هدفش آزمایش نقش متغیر ملیت و متغیرهای سیستم سیاسی و اقتصادی باشد. از طریق تحلیل چند متغیر اهمیت نسبی متغیرهای مستقل (نظام، فرد و اجتماع، و اجتماعی شدن) کشف خواهد شد.

در مورد سؤال دیگر می توان از طریق تحقیق پیرامون آموزش شهروندی دموکراتیک در اروپا پاسخ گفت، هدف این تحقیق باید فهم آموزش واقعی شهروندی دموکراتیک به جوانان اروپایی و آثار آن باشد. متغیر وابسته عمده در اینجا کل آثار خواسته یا ناخواسته این آموزش در رابطه با شناخت، نگرشها، نظرات، گرایشات ذهنی، ارزشها و مقاصد رفتاری می باشد. متغیرهای توضیح دهنده عمده، باید اهداف، محتوا، راهبردها، روشهای آموزشی، عوامل مربوط به محیط مدرسه، اهمیت امتحانات فصلی و کیفیت آموزگاران باشند. مطالعه باید وضعیت چندین کشور را با هم مقایسه کند و هدفش آزمایش الگوهای مختلف باشد. محصول تحقیق باید حاوی توصیه های انضمامی (کنکرت) و متکی بر تجربه برای هر چه مؤثر ساختن آموزش شهروندی دموکراتیک در مدارس باشد.

* در نظریه «دموکراسی مشارکتی» سیاست شامل تمامی شئون زندگی اجتماعی شده و بنابراین، تنها به حکومت محدود نمی گردد، حال آنکه در نظریه «دموکراسی نمایندگی» سیاست در رابطه با اقتدارهای سیاسی (حکومت، پارلمان و غیره) در نظر گرفته می شود؛ در اولی حداکثر مشارکت سیاسی توده مردم مطلوب قلمداد می گردد، لیکن در دومی دموکراسی مستلزم کسب صلاحیت شهروندان است و چون واجد این صلاحیت نیستند، باید نمایندگانی را از طریق انتخابات برگزینند.

